





مهر و عشق و امید سرشار می‌کند. چون فکر تثلیث عرفانی که عبارتست از عشق و عاشق و معشوق پدید آمد، با فیلسوفان اختلاف طریق پیدا شد، چه فیلسوف جهان را از راه تفکر کشف می‌کند و عارف آنرا از طریق مشاهده می‌بیند.

صوفیان با زاهدان، تفاوت پیدا کردند و گفتند که زهد ترک دنیاست به امید بهشت و از بیم عقاب، اما تصوف روی آوردن به صفای نفس است برای اتصال به خداوند، حب مطلق است بی انتظار پاداش و بیم از کیفر. گفتند نهایت راه زاهدان، سلامت است و نهایت راه صوفیان، وصول. زاهد از دنیا می‌گریزد زیرا که دنیا او را از بهشت دور می‌سازد و صوفی از دنیا اعراض می‌کند چه آنکه دنیا او را از یاد خدا باز می‌دارد...<sup>۱</sup>

#### فتوت

«از جمله علوم صوفیان علم «فتوت» است و آن عبارتست از معرفت و کیفیت ظهور نور فطرت انسانی و استیلاي آن بر ظلمت نفسانی... فتوت به حقیقت آنصافست به صفات حمیده و تخلقی با اخلاق پسندیده و منفعت آن آنست که جوانمرد پیوسته شادمان و خوش دل باشد و مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح این دنیا... مبانی و اصول تصوف هشت است: وفا، صدق، امن، سخا، تواضع، نصیحت، هدایت، توبه؛ و حاصل و نتیجه آن آنصاف به فضایل اخلاق و اجتناب از رذایل اوصاف است، و تمامت فضایل در چهار چیز منحصرند عفت و شجاعت و حکمت و عدالت؛ شرط استعداد فتوت داشتن هفت صفت است: مردی، بلوغ، عقل، دین، صحت بنیه، مروت، حیا. فتیان را مراتب و درجات و همچنین اصطلاحات خاص است.» (مأخوذ از نقایس الفنون).<sup>۲</sup>

اسلام و تصوف هر دو به پیغام خداست و هر دو به حقیقت و باطن است و هر دو به هدایت و بطور کلی اسلام در عمل نشان داد که با رهبانیت و ریاضت هندی سازگاری ندارد. (لا رهبانیت فی الاسلام) ریاضت و گوشه گیری در اسلام نیست. با این حال در

۱. مأخوذ از چنگ، مثنوی، دکتر اسدالله مبشری، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. تاریخ ادبیات، دکتر صفا، ج ۳، ص ۱۷۷.

قرآن، آیاتی در اعراض از دنیا نیز آمده است. بنابراین برای بیان عناصر اسلامی که در پیدایش تصوف تأثیر داشته‌اند باید به قرآن و سنت رسول و زندگی مسلمانان صدر اسلام از صحابه و تابعین رجوع کنیم.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، بگوئی حرام کرده است زینت‌های مجاز خدائی را و خوراکی‌های نیکو را، بگو اینها برای کسانی است که ایمان آورده‌اند به روز رستاخیز.

برخی از خاورشناسان برآنند که تصوف از خارج به اسلام وارد شده و بعضی برعکس می‌گویند بذر حقیقی تصوف در قرآن است و بطور کلی هر مذهبی و طریقتی که پیروان خود را به تقوا و تأمل و اخلاص فراخواند برای پرورش روح تصوف و عرفان آمادگی دارد؛ با اینحال باید قبول کرد که مأخذ تصوف اسلامی، بعضی کاملاً اسلامی و برخی غیراسلامی است، یعنی هندی، فارسی، مسیحی و یونانی است.

چون به قرآن که بهترین مرجع عقیدتی مسلمانان است مراجعه کنیم آیات بسیاری می‌بینیم که مسلمانان را به اعراض از دنیا و کوشش برای زندگی آخروی دعوت می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْعَبُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (سوره منافقون، آیه ۹)

ای اهل ایمان هرگز مال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نسازد و کسانی که به امور دنیا از یاد خدا غافل شوند، آنها زیانکاران عالمند.

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَتَفَاءَ مَرْضَاةَ اللَّهِ وَتَشْبَهُوا مِنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ يَرْتَوَى فِي الْوَابِ وَمَثَلُهَا كَمَثَلِ هَبِّ عَارِفٍ» (سوره بقره، آیه ۲۶۵).

مثل آنان که مالشان را در راه خشنودی خدا انفاق کنند و با اطمینان خاطر دل به لطف خدا شاد دارند مثل دانه ایست که در زمین شایسته بربزند و برآن باران زیادی به موقع ببارد و حاصلی دوچندان که منتظرند دهد....

همچنین در قرآن، آیاتی است درباره ذکر و مراقبت نفس و بسیاری از اموری که متصوفین به عنوان «مقامات» برگزیدند و مذهب خود را برآن بنا نهادند: «وَأَصْبِرْ»

نَفْسِكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَيْسِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعُدُّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (سوره كهف، آیه ۲۸).

«و همیشه خویش را با کمال شکیبایی و به محبت آنان که صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند و ادراکن و یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که بر نیت های دنیا مایل شوی و هرگز با آنان که ما دل های آنها را از یاد خود غافل کرده ایم و به هوای نفس و تبهکاری پرداختند متابعت مکن.»

«فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» (سوره طه، آیه ۱۳۰).

«پس تو ای رسول! بر آنچه ملت جاهل می گویند صبر و تحمل پیش گیر و خدای را پیش از طلوع و بعد از غروب آن و ساعتی از شب تار و اطراف روز روشن ستایش و تسبیح گوی، باشد که به مقام رفیع شفاعت خوشنود شوی.»

«وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ» (سوره طه، آیه ۱۳۲).

«تو اهل بیت خود را به نماز امر کن و خود نیز به نماز و ذکر حق صبور باش، از تو روزی کسی را نمی طلبیم بلکه به همه روزی می دهیم و بدان که عاقبت خوب مخصوص پرهیزکاری و تقوا است.»

در قرآن نه تنها آیاتی است که مؤمنان را به ذکر و پرستش و نماز و ترک دنیا بر می انگیزد بلکه آیاتی است که صوفیان می توانند آنها را دلیل همه نظریات خود قرار دهند، و از آنها برای آراء و عقاید خود پایه و اساسی بسازند. مثلاً درباره ذکر آمده است: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...» (سوره بقره، آیه ۱۵۲) «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم...».

«...وَأَذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَتُسَبِّحُ بِالْعَمَسِ وَالْإِتْكَارِ» (سوره آل عمران، آیه ۴۱). «پیوسته یاد خدا باش و او را شبانگاه و صبحگاه تسبیح گوی.»

«وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً...» (سوره اعراف، آیه ۲۰۵) «خدای خود را با تضرع و پنهانی یاد کن...».

صوفیه از این هم فراتر رفته و برای نظریات خود در حلول و وحدت وجود نیز از

قرآن دلایلی اقامه کرده‌اند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (سوره حدید، آیه ۳).

«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوْا فِئْتُمْ وَجْهَ اللَّهِ» (سوره بقره، آیه ۱۱۵).  
«مشرق و مغرب هر دو ملک خداست پس به هر طرف روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید».

و نیز برای وحدت ادیان با وجود تعدد مظاهر آن مأخذی یافته‌اند: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (سوره مائده، آیه ۴۸) «ما بر هر قومی شریعتی و راهی مقرر داشتیم و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید...»

در سیره رسول نیز می‌بینیم از او روایت شده که فرمود: «بهترین شما کسی نیست که دنیا را برای آخرت و یا آخرت را برای دنیا ترک کند، بهترین شما کسی است که هم نصیب خویش از دنیا برگیرد و هم ذخیره راه آخرت فراهم سازد.» از تجرد نیز نهی فرمود و به مردی که می‌خواست تجرد اختیار کند گفت: «بنابراین تو از اخوان الشیطان هستی. اگر از راهبان نصاری هستی به ایشان پیوند و اگر از ما هستی بدان که سنت، نکاح است.» و نیز فرموده است «کسی که غذا می‌خورد و شکر می‌گوید، از زاهد روزه‌دار بهتر است.» و نیز از او روایت شده که گفت: «از دنیای شما دو چیز را دوست دارم: زنان و بوی خوش را، و روشنی چشم من نماز است...».

حضرت، مردم را به عبادت و تقوا و ادای حقوق خداوند ترغیب می‌کرد، ولی هرگز از لذایذ مشروع دنیا نهی نکرده و خود را از آنها محروم نساخته است! بنا براینکه در قرآن جمع آوری طلا و نقره منع شده است می‌بینیم بسیاری از سران عالم اسلام از سنت علی (ع) و از روش ابوبکر پیروی نکردند و به خطام دنیا روی آوردند، از جمله زبیر بن عوام قریشی که از عَشْرَةَ مَبْشَرَه است (یعنی آنانکه پیغمبر به آنان بشارت بهشت داده بود) چون از دنیا رفت املاکی برجای گذاشت که بهایش ۳۵ میلیون درهم بود. صحابه‌بی دیگر از عَشْرَةَ مَبْشَرَه طلحة بن عبیدالله بود که او نیز غیر از املاکی به مبلغ ۳۰ هزار درهم، صد کیسه چرمی که هریک حاوی سه فنطار طلا

۱. حنّ الفاخوری - خلیل الجری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالحمید آبتی،

۲. همان کتاب، ص ۲۴۶.







«به شما می‌گویم از بهر جان خود اندیشه مکنید، که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید، آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک مهمتر نیست؟ مرغان هوا را نظر کنید، که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند...».

قبل از اسلام، مسیحیت در جزیره العرب شناخته شده بود، قرآن نیز به راهبان جهانگرد مسیحی اشاره کرده و آنها را به مناسبت پرهیزکاری و حمد و سپاس خدا و امر به معروف و نهی از منکر ستوده است.

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْمُحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الزَّكَاةُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (سوره توبه، آیه ۱۱۲).

«و نیز از زنان این قوم برای زنان پرهیزکار مسلمان سرمشفی قرار داده است!».

در کتب صوفیه اخبار بسیاری از مسیح روایت شده، در «قوت القلوب» ابوطالب مکی آمده است: «روایت شده که مسیح بر طایفه‌ی بی از عباد گذشت که از عبادت سوخته شده بودند، مسیح پرسید: شما چه کسانید؟ گفتند: ما عابدانیم، پرسید: به چه سبب عبادت می‌کنید؟ گفتند: از خوف آتش، ما از آتش می‌ترسیم! گفت: «بر خداست که شما را از آنچه می‌ترسید ایمن گرداند» - پس از آنجا گذشت و به گروه دیگر رسید با عبادت بیشتر، پرسید: به چه سبب عبادت می‌کنید؟ گفتند: «به شوق بهشت و دست یافتن به آنچه خدا برای دوستان خود آماده ساخته!» مسیح گفت: «بر خداست که آنچه را که امید می‌دارید به شما عطا کند.» پس، از آنان گذشت و به گروه دیگر از عابدان رسید و گفت: شما چه کسانید؟ گفتند: عاشقان خدا، او را می‌پرستیم به خاطر بیم از آتش او یا شوق به بهشت او نیست، بلکه بخاطر دوستی او و تعظیم در برابر او است. گفت: «شما اولیاء خداوند هستید، و من مأمورم که در میان شما بمانم» پس در میان آنها ماند.<sup>۲</sup>

غزالی به قول انجیل استشهاد می‌کند، که «چون تصدق دهی، چنان ده که دست چپت نداند که دست راست چه کرده است، زیرا آنکه به خفیات آگاه است به آشکار، تو را پاداش دهد و چون روزه گرفتی، صورت خود بشوی و موی خود را به روغن

بیامیز تا جز خدای تو، کس دیگر از آن آگاه نشود.» شاید این سخن متصوفان که می‌گویند: «هرکس به درجه اتحاد رسید، حکم شریعت از او اسقاط شود»، از رسائل پولس قدیس اخذ شده باشد، او در نامه‌یی که به «غلاطیان» نوشته، گوید: «اگر از روح، هدایت شدید، زیر حکم شریعت نیستید.» (فصل پنجم، آیه ۱۸) همچنین قدیس آگوستینوس نیز، درجاتی را که انسان باید طی کند تا به مقام اتحاد رسد برشمرده و آن را در هفت درجه منحصر ساخته است از این قرار: «توبه، طهارت جسد، طهارت نفس، طهارت عقل، فضیلت، طمأنینه، دخول در نور و مشاهده».<sup>۱</sup>

نگاهی به اندیشه‌ها و شطحیات بعضی از خداوندان تصوف بطور کلی شطحیات عبارت از سخنانی است که ظاهر آن خلاف شرع باشد، و گاه عرفای کامل در شدت وجد و حال، آن عبارات را برزبان می‌رانند؛ مانند «أنا الحق» گفتن حسین بن منصور حلاج و گفتار بایزید بسطامی که می‌گفت: لیس فی جُبتی سوی الله در دایرة المعارف فارسی در پیرامون شطحیات چنین آمده است: «شطحیات در اصطلاح صوفیه کلام مجذوبانه‌یی است که به سبب غلبه و جُحْد و جاذبه از زبان عارف بیرون می‌آید و ظاهر آن غالباً خلاف ادب یا خلاف شریعت به نظر می‌رسد؛ از این‌گونه است عباراتی مانند «سُبُخانی ما أعظم شأنی» که بایزید بسطامی می‌گفته است، نظیر این اقوال را غیر از بایزید و حلاج، سایر صوفیه هم مثل شبلی، ابوالحسن نوری، عین القضاة همدانی، احمد غزالی، ابن سبعین و دیگران گفته‌اند و فقها و متکلمین بسبب این‌گونه اقوال، برصوفیه طعن بسیار کرده‌اند، خود صوفیه نیز غالباً این‌گونه سخنان را محتاج «تأویل» دانسته‌اند، چنانکه ابونصر سراج در کتاب اللّمع فصلی جداگانه به ذکر و تأویل این‌گونه اقوال که از بعضی مشایخ نقل کرده‌اند، اختصاص داده است و قبل از او جنید بغدادی به تأویل شطحیات بایزید پرداخته است.

در هر حال، با آنکه صوفیه غالباً حمل این‌گونه سخنان را بر آنچه از ظاهر آنها برمی‌آید، دور از احتیاط و مستلزم قبول طعن در حق مشایخ می‌دانند، لکن بسبب

آنکه از اینگونه اقوال آثار دعوی و خودپسندی مشهود است، صوفیه معتدل، از تکلم و تفوه باین اقوال اجتناب می‌کنند.<sup>۱</sup>

اکنون به ذکر گزیده‌یی از اقوال و معتقدات صوفیه می‌پردازیم:

ابوالحسن خرقانی می‌گوید: «نمی‌گویم بهشت و دوزخ موجود نیستند ولی می‌گویم نزد من ارزشی ندارند، زیرا خداوند آنها را خلق فرموده؛ هر جا که من هستم برای مخلوق مکان و منزلتی نیست.» از اینجاست که جمیع اشکال ادیان متساویند... ابن عربی اینطور می‌بیند و می‌گوید آنها که خدا را در شمس (خورشید) عبادت می‌کنند، شمس را می‌بینند - آنها که در بین زندگان عبادت می‌کنند زندگانی را می‌بینند و آنانکه در جمادات عبادت می‌کنند، جماد می‌بینند، و آنانکه او را در شکل و وجود صمدانی که چیزی مثل او نیست عبادت می‌نمایند، چیزی را می‌بینند که مثل و مانند ندارد پس هیچ عقیده خود را تمامه بند مکن... که اگر خود را بند ساختی، نه فقط خیر کثیری را از دست داده‌یی، بلکه نمی‌توانی حق را آشکارا در اعمال و افکار خود ببایی، و خدا، در هر زمان و مکان موجود و بر هر چیزی قادر است، محدود در هیچ عقیدتی نمی‌شود چه خود می‌گوید: **أَيْتَمًا تَوَلَّوْا قَتْمًا وَجْهَ اللَّهِ** (سوره بقره آیه ۱۱۵).<sup>۲</sup> «هر کس معتقد خود را تمجید می‌کند پس خدای او مخلوق خود اوست و تمجید او تمجید نفس خود می‌باشد و بدین جهت سایرین را عیب‌جویی می‌کند، که چون انصاف دهد خواهد دید عیب‌جویی او مبتنی بر «جهل» اوست و اگر قول جنید را بفهمد که می‌گوید: «رنگ آب همان رنگ ظرف اوست»، هرگز دخالت در عقاید مردم نمی‌کند و خدا را در هر معتقدی می‌یابد، حافظ که صوفی متفکر آزاداندیشی است می‌گوید که عشق آنست که پرده خودستایی از صورتت بگیرد که بالای دیوارهای دیر یا هر جا که آتش مقدس می‌درخشد، همه جا یکی است «همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت»... در اکثر موارد تصوف مؤید آزادی فکر است.<sup>۳</sup> «صوفیان بدون شک عمل ذقیمیتی برای اسلام انجام داده‌اند، فقط قشرهای دین را نپذیرفته و اصرار برای تحصیل مغز

۱. دایرةالمعارف فارسی، جلد دوم، ص ۱۴۷۳.

۲. اسلام و تصوف، نیکلسون، ترجمه محمدحسین مدرسی نهاوندی، ص ۸۳.

۳. همان، ص ۸۴.

آن دارند، آنهم بوسیله کامل کردن مشاعر روحی و پاک کردن ضمیر... بعضی از مستشرقین گفته‌اند که صوفیان دکانی مقابل دین اسلام ساخته‌اند<sup>۱</sup>.

### گفتاری چند از خداوندان تصوف

سی سال از خدا غایب بودم و این در اثر ذکر او بود و چون از ذکر او جدا ماندم، او را در هر حال یافتم مثل اینکه او من است. (از ابونعیم الاولیاء، جلد دهم ص ۳۵). پس از خدائی بخدائی متوجه شدم، یا از خدائی به سمت خدائی دیگر رفتم، تا از خود خوانده شدم و در خود شنیدم تو منی (أنت أنا)<sup>۲</sup>.

«صوفیه عقیده دارند که آنها از خود خدا مستقیماً ملهم می‌باشند یا ادراک می‌نمایند؛ ابویزید بسطامی به علمای زمان خود می‌گوید: شما علمتان را از مرده‌ای بعد از مرده‌ای می‌گیرید و حال آنکه ما علم خود را از حیا لایموت اخذ می‌کنیم...»<sup>۳</sup>.

### تاریخ پیدایش تصوف

به نظر مجتبی مینوی: «به مجردی که خلافت به آل امیه رسید مشهود مسلمانان گردید که رفتار خلفای اموی با رفتار چهار خلیفه اول، تفاوت کلی دارد، و احکام شریعت برخلاف عصر پیغمبر و جانشینان اولیه او مجری و متبع نیست، خلافت بدّل به پادشاهی شده است و حکومت بصورت جباری درآمد است و قدرت دنیایی بدست صاحبان ثروت دنیایی افتاده است و برادری مسلمین و عدالت اسلامی در کار زایل شدن است. تکلیف مردمی که اوضاع و احوال را منافی متابعت راه راست می‌دانند چیست؟ یکی از چهار: یا اینکه آنها هم هم‌رنگ از باب قدرت و ثروت شوند و از نعمت آن نصیبی ببرند و به جاه و مال و مقامی برسند، یا اینکه با جماعت و یا صاحبان اقتدار بجنگند و چنانکه غالباً اتفاق می‌افتد مغلوب و مقهور شوند، یا اینکه خود را به جنون و کم عقلی بزنند و مسخرگی پیشه کنند، و یا اینکه جماعت و ارباب قدرت را به حال خود گذاشته از ایشان کناره‌گیری کنند و به شغل و فکر خود مشغول شوند».

۱. همان کتاب، ص ۲۲.

۲. همان کتاب، ص ۸۸.

۳. همان کتاب، ص ۲۷.

در همه ادوار تاریخی هرملتی، اوضاع و احوال خراب مملکت و بی‌نظمی و بی‌قاعدگی اهل دیوان و اولیای حکومت، منجر به چنین حال و روزی می‌شود؛ آنها که نمی‌توانند با خرابی اوضاع و با اعمال زشت دنیا داران بسازند و در امر به معروف و نهی از منکر فایده‌ای نمی‌بینند، ناچار ترک علایق دنیوی و گوشه‌گیری از جماعت را اختیار می‌کنند... باری بعضی از مردم باهوش و پاک و درست و شریف در ممالکی که در عصر معاویه و یزید و جانشینان ایشان جزء بلاد اسلام بود، دیدند که علی بن ابیطالب و حسین بن علی و همراهان و پیروان آنها [که] از مخالفت با اوضاع و جنگیدن با اشرار صرفه‌ای نبردند و کاری صورت ندادند و نمی‌توانستند مانند عمر و عاص و امثال او با رجال فاسد و ظالم همکاسه و همکار شوند... دنیا را به اهل دنیا واگذاشتند؛ در این ضمن کتابهای زهد و بند و اندرز و حکمت و فلسفه هم از پهلوی و هندی و سُریانی به عربی ترجمه شد و افکار فلسفی سقراط و افلاطون و ارسطو بنوعی که در اسکندریه مصر، نشو و نما یافته و تغییر حالت داده و جنبه عرفانی پیدا کرده بود در میان مسلمین شایع شد... در مدت دو بیست ساله بین ۸۰ هجری که تقریباً مبداء ظهور زهد و افکار صوفیانه بود و ۲۸۰ هجری که تخمیناً آغاز دخول حلاج به رشته تصوف بود، بتدریج خیالات و اندیشه‌های این صوفیان دچار تحولات و تبدلات کلی شده بود و بزرگانی مثل معروف کرخی و عبیدک صوفی و بُشرخافی و حاتم اَصَم... ظهور کردند و از طریق طلب و عشق و معرفت و استغناء و توحید و حیرت داخل شده بودند و به مرحله‌ای رسیده بودند که در کلیه آثار خلقت، جز خدای چیزی نمی‌دیدند و فنای در ذات خدا را غایت مطلوب صوفی می‌دانستند؛ اما این متصوفین و عارفین عموماً به احکام شرع عمل می‌کردند و و ظاهر اسلام را حفظ می‌کردند... سخنان خود را به لسانی می‌گفتند که مردم مبتدی نمی‌فهمیدند... انصافاً برخی از تعلیمات صوفیه و اقوالی که از آنها روایت شده است کاملاً منطقی و بجا بنظر می‌رسد، مثل این قول از رابعه عَدَویه نقل کرده‌اند که گفت «می‌روم آتش در بهشت زخم و آب در دوزخ ریزم تا این هر دو حجاب رهروان، از میان برخیزد و مقصد معین شود و بندگان خدا، خدا را بی‌غرض رجا و علت خوف خدمت کنند...».

صوفی خالص مخلص در دنیا غرضی جز پرستش خدا نداشت و مقصد او همان

عبادت بود و بس؛ می‌خواست که عبادت خدا چنان بر قوای او مسلط شود که از خودی او چیزی بجا نگذارد. تفاوت عمده یک عابد متشرع در موضوع ذات الهی در این بود که اهل شرع و علمای ظاهر، خداوند را متفرد می‌دانستند باین معنی که او را از حیز مخلوقات او خارج می‌دانستند و صوفی می‌گفت خداوند در عین اینکه متفرد و ماورای عالم است در کلیه مخلوقات خود نیز تجلی می‌کند؛ آثار خدا از خدا جدا نیست و هر ذره‌ای از ذرات عالم هم عین خداست؛ بنابراین من هم خدا هستم، شما هم خدائید؛ اما این مطلب را تا زمان حلاج کسی به این صراحت نگفته و به هر حال علمای متشرع چنین عقیده‌ای را نمی‌توانستند بشنوند و تحمل کنند. حلاج آمد و گفت انا الحق؛ به او گفتند بگو انا علی الحق یعنی من بر حقم، باز گفت انا الحق یعنی من خود حتم... حلاج معتقد به حلول خداوند در ذرات وجود و اتحاد مخلوقات با خالق است که همه همعصران او روایت کرده‌اند و مثالی از او آورده‌اند به این عبارت که حلاج گفت نقطه، أصل هر خطی است، و خط عبارت از نقطه‌هاییست که در پی یکدیگر آمده است پس خط از نقطه بی‌نیاز نیست و نقطه از خط مُستثنی نیست و آنچه چشم انسان بر آن می‌افتد نقطه بی‌است مابین دو نقطه و این نشانه بی‌است بر تجلی حق از آنچه دیده می‌شود، و از این جهت است که من گفتم هیچ چیزی را نمی‌بینم مگر آنکه خدا را در آن می‌بینم.

و اما مخالفت علما و صوفیه با او و اقدام دستگاه خلافت به گرفتن او، همگی به این علت بود که گفتار او را برخلاف معتقدات صحیح دینی می‌دانستند و می‌ترسیدند که عوام را گمراه کند... صوفی واقعی بجز تصفیه باطن خود کاری و همی ندارد؛ فرق فاحش میان صوفی و متشرع همین است، که اهل شرع و دین هر چه می‌کنند یا نمی‌کنند به این نظر است که امر و نهی خدا را اطاعت کرده باشند خدا گفته است که روزه بگیرید و دزدی نکنید، نماز بخوانید و مال وقف نخورید، دزدی نکردن و دروغ نگفتن و آزار مردم ندادن، همگی صفاتیست که مرد متشرع اگر داشته باشد از روی طبع و فطرت و حسن اخلاق جبلّی نیست بلکه برای عمل به حکم قرآنست و به همین جهت وقتی که خیال کند فلان مصلحت دینی مقتضی است، دروغ هم می‌گوید، حدیث جعل می‌کند، عوام را هم اغوا می‌کند؛ اما متصوف، اهل صفای باطن و مرد اخلاق است، سعی و کوشش او این است که دل

را از هرچه زشت و بد است منزه کند و خود را به درجه کمال انسانی مداوم نزدیکتر کند دروغ و غیبت و دزدی و مردم آزاری، و حتی آزردن یک حیوان، برطبع او چنان منفور می شود که اگر برای اطاعت امر خدا هم نبود، آن کارها را نمی کرد؛ وقتی که سنگ را مخلوق، و نشانه قدرت پروردگار می داند دیگر چرا او را سنگ بزند؟ وقتی که کلیه اعمال و افعال انسان را برحسب مشیت خدا می داند دیگر چرا عیسوی و یهودی و زردشتی را بر عقایدشان ملامت کند؟... یکی نقل کرده است که روزی در بازار بغداد با یک یهودی منازعه می کردم و بر زبانم گذشت که «ای سگ» در این دم حلاج از پهلوی من گذشت نگاهی تند به من کرد و گفت: «سگ نفس خود را به عوعو و امدار» و به سرعت رفت؛ من چون از نزاع خود فارغ شدم نزد حلاج رفتم و او روی خود از من بگردانید، از او عذر خواستم تا از من خشنود شد، سپس گفت: «ای سرکم همه ادیان از آن خداست، و هر طایفه ای را به دینی مشغول کرده است... مقصود و منظور از همه آنها یکیست و اختلافی میان آنها نیست...».

راجع به احوال و آثار و افکار حسین بن منصور حلاج بسیاری از صاحب نظران شرق و غرب مقالات و رسالانی به رشته تحریر درآورده اند که ما به زبده یی از آثار آنان قناعت می کنیم:

اینک نظریه ماسینیون محقق فرانسوی:

«حسین بن منصور حلاج - (۲۴۴ - ۳۰۹) - از یکی از ذهات بیضای فارس بود؛ در بیست سالگی به بصره رفت و شاگرد مدرسه ی حسن بصری شد و بیش از پیش با عالم تصوف آشنا شد. پس از آنکه خرقه تصوف را در بر کرد، زن اختیار نمود و صاحب سه پسر و یک دختر شد. وی مدتی در بین قبیله بنی مجاشع که مسلکی افراطی داشتند و از جنبه سیاسی با شورش زیدیه زنج وابسته بودند درنگ و اقامت نمود و با اندیشه های تند اهل تشیع آشنا شد.

در ۲۶ سالگی به مکه رفت. او همواره دنبال کمال مطلوبی بود که مردم عادی از درک آن عاجز بودند؛ و مطالبی و سخنانی بر زبان می راند بالاتر از درک عوام. از جمله می گفت:

۱. مُجتبی مینوی، نقد حال، از ص ۴۳ به بعد.